

پیوند ارزش پول ملی با آزادی، عدالت و رفاه اجتماعی

دکتر فیروزه خلعت‌بری

نگرش کلی

مقاله حاضر به بررسی جایگاه ارزش پول ملی در نگرش ویژه‌ای از توسعه اقتصادی می‌پردازد که در آن آزادی به‌عنوان خاستگاه نهایی و غایی توسعه مطرح می‌شود. در چنین دیدگاهی مطلوبیت ماهیت رفتار مقام پولی کشور به‌عنوان مجموعه‌ای از دولت متکی بر شروطی می‌شود که مشروعیت دولت بر آن تکیه دارد.

از دیدگاه اقتصاددانان کلاسیک، نظریه مطلوبیت محور برگزیده برای ارزیابی جهت‌گیری‌های اقتصادی بوده است. با وجود این در ادبیات اقتصادی فلسفی نوشته‌های هایک^۱، رالز^۲ و سن^۳ به‌وضوح به این نکته اشاره می‌کنند که آزادی در گزینش‌های انسانی جایگاه ویژه‌ای دارد که هواداران نظریه مطلوبیت در واقع نتوانسته‌اند اولویت آن را به‌وضوح نشان دهند.

موضوعی که در این مقاله مطرح می‌شود این است که در نگرش توسعه به معنی برخورداری از آزادی، ارزش پول ملی چگونه جایگاه می‌یابد. سپس مقاله به این موضوع می‌پردازد که عملکرد ارزی کشور طی دهه اخیر چگونه و در چه حد توانسته است خود را به این جایگاه برساند.

1. F. A. Hayek

2. J. Rawls

3. A. Sen

محوریت آزادی در توسعه اقتصادی

آمارتیا سن توسعه را جریانی می‌بیند که طی آن آزادی راستین مردم جامعه پیوسته روبه گسترش است.^۱ بنابراین آزادی خواسته اولیه و ابزار اصلی دستیابی به توسعه است. به بیان دیگر آزادی از یک سو به وجودآورنده توسعه است و از سوی دیگر خود در جریان توسعه پایدار به وجود می‌آید. از جمله آزادی‌هایی که در جریان توسعه به وجود می‌آیند، می‌توان به مواردی مانند توانایی گریز از فقر و محرومیت، توانایی گریز از کاهش عمر و دوره زندگی و توانایی دستیابی به آموزش و شناخت در حد مورد پذیرش شخص اشاره کرد. در چنین دیدگاهی توسعه باید به بالا رفتن توانایی سرمایه انسانی در برخورداری از مواهب زندگانی کمک کند. سیاست‌های اقتصادی هم باید به گونه‌ای جهت یابند که دست کم بازدارنده این آزادی‌ها نباشند. به قاعده عرف، جریانی از توسعه که گسترش دامنه آزادی‌های بشری را محور خود می‌شمرد باید به محرومیت‌زدایی از نیروی انسانی به عنوان یک اصل اجتناب‌ناپذیر بنگرد. برخورداری از آزادی‌های انکارناپذیر را نمی‌توان با توسل به ابزارهای متعارف اقتصاد کلاسیک، مثل بالا رفتن نرخ رشد محصول ناخالص ملی کشور یا سوق دادن اقتصاد به جانب توسعه صنعتی یا حتی توسعه صادرات غیرنفتی دست‌کم گرفت.

در ارزش‌گذاری بر آزادی به عنوان دستاوردی از توسعه اقتصاد، سن پنج محور مشخص را

مطرح می‌کند:

یکم، فراهم‌شدن آزادی‌های سیاسی؛

دوم، به وجود آمدن تسهیلات اقتصادی؛

سوم، دستیابی به فرصت‌های اجتماعی؛

چهارم، ضمانت شفافیت رفتاری، و

پنجم، ایجاد پوشش‌های ایمنی و تأمین.

جریان‌های توسعه‌ای باید چنان باشد که به انسان‌ها برای دستیابی گسترده به موارد بالا کمک

کند. سیاست‌های اقتصادی باید بتواند پیوند بین محورهای بالا را پیوسته افزایش دهد.

شاید در این مرحله توضیح مختصری درباره هر یک از محورهای بالا ضرورت داشته باشد.

1. A., Sen, *Development as Freedom*, Random House Inc., 1999.

آنچه در اصل به عنوان آزادی‌های سیاسی شناخته می‌شود، همان برخورداری از حقوق مدنی است. به بیان ساده، مردم حق دارند حکومت خود را برگزینند و اصول حاکمیتی دولت را در چارچوبی که به نفع خود می‌شمرند، معین کنند. به عبارت دیگر، در هر جامعه مدنی، رابطه بین دولت و ملت یک رابطه دو طرفه است که طی آن به همان اندازه که ملت در برابر قانون و دولت باید جوابگو باشد، دولت هم در مقابل ملت مسئول و پاسخگو شمرده می‌شود.

در مورد به وجود آمدن تسهیلات اقتصادی، جریان توسعه‌ای باید چنان باشد که به افراد فرصت و اجازه بهره‌برداری از منابع اقتصادی را در راه ارتقا و تعالی شخصی خویش بدهد. آزادی تولید، مصرف و مبادله در فعالیت‌های اقتصادی اصلی پذیرفته شده و جدایی‌ناپذیر از جریان توسعه‌ای است. دستاوردی که انسان‌ها در نهایت تحصیل می‌کنند، به جریان فعالیت‌های اقتصادی آنها بسیار وابسته است. در نهایت رابطه بین درآمد و ثروت ملی با دستاوردهای اشخاص به صورت توزیع درآمد اضافی ناشی از توسعه اقتصادی تبلور می‌یابد. به بیان دیگر، این پرسش مطرح می‌شود که سهم‌بری اشخاص از دستاوردهای مادی توسعه چگونه است.

ماهیت و سهولت دسترسی به منابع مالی بر میزان دستاوردهای شخصی تأثیر به‌سزایی دارد که در ارزیابی‌ها نمی‌تواند نادیده انگاشته شود. در این چارچوب، آن دسته از سیاست‌های ارزی که سبب بروز تنگناهای مادی می‌شود و انسان‌ها را به جرگه محرومیت می‌کشاند، دست‌کم به دلیل برخورد ضد توسعه‌ای خود مورد تردید قرار می‌گیرند.

دستیابی به فرصت‌های اجتماعی به تلاش‌هایی اشاره می‌کند که در نهایت به بهبود وضعیت آموزش، بهداشت و رفاه جامعه منجر می‌گردد. وجود این فرصت‌های اجتماعی سبب می‌شود که اشخاص بتوانند نقش مؤثرتری در توسعه پایدار داشته باشند. به‌عنوان مثال، هم‌زمان با بالارفتن فرهیختگی و توانایی علمی انسان‌ها، توانمندی آنها در گسترده‌تر کردن دامنه توسعه اقتصادی افزایش می‌یابد.

ضمانت شفافیت رفتاری به مجموعه‌ای از عملکردها اشاره می‌کند که در نهایت حقوق مردم را در آگاهی از جریان‌های مختلف تضمین می‌کند. آنچه در بیان روزانه به شکل دانستن حق مردم است، مطرح می‌شود، در واقع نشان‌دهنده یک خواسته برحق آزادی پیوندیافته به توسعه پایدار است. پنهان‌کاری از جنبه‌های مختلف می‌تواند بر توسعه انسانی خدشه وارد آورد. پنهان‌کاری‌های

اقتصادی به قاعده عرف در همین چارچوب از سطح توسعه اقتصادی و رفاه مردم می‌کاهد. نمونه بارز این پنهان‌کاری‌ها مداخله‌های پنهان دولت‌ها در کارهای اقتصادی است.

دست آخر، جریان توسعه‌ای باید به ایجاد پوشش‌های ایمنی و تأمین بی‌انجامد. آنچه در اصطلاح رایج بررسی‌های اقتصادی با عنوان شبکه تأمین اجتماعی خوانده می‌شود، به واقع اقدامی برخاسته از نیاز به ایجاد پوشش‌های ایمنی و تأمین است. شبکه تأمین اجتماعی باید بتواند ساختارهای پوششی خود را در حد امکان عمومی کند تا بتواند در توسعه اقتصادی مؤثر بشود. محورهای ذکر شده هر یک به تنهایی می‌توانند برگسترش توانمندی انسان‌ها تأثیر مثبت داشته باشند. با وجود این، زمانی که این محورها در کنار یکدیگر تقویت شوند، تأثیر آنها در توسعه انسانی به مراتب قابل ملاحظه‌تر خواهد شد. با این اوصاف به سادگی می‌توان دید که چرا دولت‌ها در موقع برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصاد ملی خود باید به این پیوندها توجه داشته باشند.

امروز نیاز به برخورداری از آزادی در مبادلات اقتصادی به عنوان یک اصل انکارناپذیر پذیرفته شده است. با وجود این هنوز بسیاری از دولت‌ها به پیوندهای مختلفی که به عنوان پیش‌نیاز این آزادی‌ها مطرح می‌شود، پی نبرده‌اند. بنابراین سیاست‌های اقتصادی به گونه‌ای تدوین می‌شوند که بسیاری از زمینه‌های توسعه انسانی را نادیده می‌گیرند. در موارد متعدد دیده می‌شود که دولت‌ها می‌توانند با تغییر دیدگاه‌های خود از یک سو بر درآمد مردم بیفزایند و از سوی دیگر خویش را در تأمین نیازهای اجتماعی و دفاعی توانمندتر سازند.

یکی از ویژگی‌هایی که در بررسی تاریخ توسعه اقتصادی کشورها در بیشتر موارد نادیده گرفته می‌شود این است که محور اصلی توسعه ژاپن، توسعه انسانی بوده است.^۱ فرهیختگی انسانی در ژاپن حتی پیش از آغاز برنامه توسعه صنعتی در آن کشور به مراتب بیش از میزان مشهود در کشورهای اروپایی بوده است. در واقع برخلاف دیدگاهی که تا اوایل دهه ۱۹۹۰ بر جهان حاکم بوده، توسعه انسانی اصلی‌ترین محور توسعه پایدار است و عاملی نیست که بتوان با تجملی‌نامیدن آن، وجودش را نادیده گرفت. توسعه انسانی تنها ویژه کشورهای توسعه‌یافته جهان

1. I. Hiromitsu, "Trends in Allocation of Public Expenditure in Light of Human" Resource Development—Overview in Japan, mimeograph: *Asian Development Bank*, Manila, 1995.

نیست و مقدم بر توسعه مادی و طبیعی باید به آن پرداخته شود. بنابراین هر سیاستی که در نهایت توسعه انسانی را خدشه دار نماید، از دیدگاه توسعه به معنی آزادی، ناپسند و ناپرازننده می شود.

آزادی و قدرت خرید

هایک آزادی را به معنی فقدان اجبار تعریف می کند.^۱ در این تعریف به ظاهر ساده پیچیدگی های بسیار نهفته است. زیرا تعریف اجبار هم به اندازه تعریف آزادی دشوار می نماید. امر واقع این است که به سادگی نمی توان تأثیر کارهای دیگران را بر زندگی افراد ارزیابی کرد. به عنوان مثال وقتی گفته می شود که کسی مجبور به انجام کاری شده است، نمی توان فهمید که این اجبار ناشی از تشخیص وی بوده یا آن که به رغم بی رغبتی، در نتیجه فشارهایی که به این شخص وارد آمده، وی ناگزیر گشته است که کاری را انجام دهد. در موارد متعدد این نارسایی در بیان معنای عمل را به نارسایی های زبان نسبت می دهند و گفته می شود که چنین نارسایی هایی در کلیه زبان های جهان وجود دارد. در ساده ترین حالت اجبار زمانی رخ می دهد که اقدام یک فرد، ناشی از خواسته فردی دیگر باشد. بنابراین آن کس که اقدام را انجام داده به دلخواه خود رفتار نکرده است، ولی مطلوبیت فردی دیگر را رعایت نموده است. نکته قابل توجه این است که عمل در هر حال به دست فرد مجبور شده صورت می گیرد.^۲

به طور خلاصه، آنچه اجبار نشان می دهد، این است که حوزه انتخاب یک فرد به دلیل اعمال اولویت بر خواسته های فردی دیگر محدود می شود. در همین راستا، کسانی که اجبار را نفی می کنند، به این نکته توسل می جویند که افراد آزاد می توانند توانمندی های مغزی خود را به حداکثر برسانند. بنابراین جامعه ای که از افراد آزاد تشکیل شده باشد، شکوفاتر از سایر جامعه ها خواهد شد. این تحلیل تشابهی گسترده با برداشتی دارد که سین برای جایگاه آزادی در توسعه قائل می شود. در حالت کلی باید بین اجبار و وضعیتی که در آن فردی مایل و راغب است خدمتی را به فرد دیگر عرضه نماید، تمایز قائل شد. زندگی جمعی ایجاب می کند که هر یک از افراد برای برآوردن نیازهای خود به دیگران وابسته شود. در هر جامعه آزاد، دریافت این خدمات دو جانبه امری

1. Hayek, F. A.; *The Constitution of Liberty*; Roulledge and Kegan Paul Ltd: 1960.

2. فیروزه خلعت بری، "نظری بر جایگاه دولت در اقتصاد ملی"، انتشار نیافته. خرداد ۱۳۷۸.

برخاسته از تمایل افراد است. بنابراین، هر کس می‌تواند بنا به میل خود، به آن کس که بخواهد و بر اساس شروطی که خود معین می‌کند، خدمات موردنظرش را عرضه کند. در این جا به سادگی می‌توان دید که شرط بهره‌مندشدن از منافع، که سایرین فراهم می‌کنند این است که فرد بتواند خواسته‌های آن افراد را برآورده سازد.

با پذیرش دیدگاه بالا به سادگی می‌توان دید که عمل فروشنده‌ای که حاضر نمی‌شود کالای خود را به قیمتی به جز قیمت درخواستی خویش بفروشد، نمی‌تواند از دیدگاه فلسفی نادرست تلقی شود زیرا آن فرد در زمینه عرضه کالای خود آزاد است. با همین دیدگاه، فردی که نیروی کار خود را به قیمتی مشخص و مورد توافق عرضه می‌دارد نیز نمی‌تواند از سر اجبار عمل کرده باشد. رابطه‌های ذکرشده هیچ یک بر اساس اجبار، زور و خشونت استوار نیست و می‌تواند در کمال آزادی برقرار گردد. در یک جامعه آزاد هر یک از هویت‌ها می‌توانند محدوده‌هایی را بیان کنند که در چارچوب آن محدوده‌ها کالاها و خدمات خود را عرضه کنند.

از دیدگاه اقتصادی، قیمت نشان‌دهنده برابری‌هایی است که در جامعه متکی به مبادله، کالاها در برابر یکدیگر به دست می‌آورند. قیمت‌هایی که افراد و واحدها معین می‌کنند، دیدگاه‌های فردی آنها را نشان می‌دهد، حال آن‌که قیمت‌هایی که به مبادله می‌انجامند، دیدگاه‌های جمعی را بیان می‌کنند. در این جریان، هر یک از دو طرف مبادله، سلسله‌ای از مبادلات بعدی را در نظر دارد و بر اساس آن به قیمت‌گذاری می‌پردازد. به بیان دیگر، در پس قیمت، موضوع به مراتب ظریف‌تری به نام قدرت خرید نهفته است که در اقتصاد متکی به مبادله کالا به کالا^۱ به شکلی شفاف قابل مشاهده است و در اقتصاد متکی به مبادلات پولی، با در نظر گرفتن ثبات در ارزش پول رایج، ملموس و مشهود می‌شود. زمانی که این ثبات زایل شود، یا انتظارات مربوط به نوسان‌های آن برآورده نگردد، حاصل مبادلات متکی به اقدامات آزاد، وضعیتی می‌شود که خواسته اقدام‌کنندگان نبوده است.

چنین وضعیتی می‌تواند خود نشانه مرحله‌ای از اجبار یا حاصل اختیار باشد. اجبار یا اختیار از عامل زایل‌کننده قدرت خرید برمی‌خیزد. اگر آن عامل خود بر اساس اختیار و آزادی مجوز عمل یافته باشد، وضعیت حاصل شده مختل‌کننده توسعه نمی‌تواند باشد، ولی اگر چنین

1. barter

مجوزی وجود نداشته باشد، آزادی زیرپانهاده شده و مداخله‌ای در حوزه فردی اشخاص صورت پذیرفته است.

به طور خلاصه، تعیین ارزش بر اساس مبادله‌ای آزاد، در حوزه فعالیت‌های شکوفاکننده اقتصاد است. تغییر در این ارزش یا قدرت خرید هم بدون رعایت آزادی به معنایی که گفته شد نمی‌تواند صورت پذیرد. اگر مبانی آزادی پذیرفته شود، هویت‌هایی که در جامعه حضور دارند، هر یک به اندازه معین شده در محدوده حضور خود حق قیمت‌گذاری و تشخیص قدرت خرید را دارند. هر مداخله‌ای که خارج از این محدوده انجام شود، به وجود آورنده اجبار و مختل‌کننده روند توسعه است.

انواع هویت‌های مجاز

از بحث بالا چنین نتیجه‌گیری می‌شود که برای هر شخص حوزه‌ای به نام حوزه حضور فردی وجود دارد. تعیین این حوزه حضور به یقین باید با توافق جمعی صورت پذیرد. ماهیت این توافق باید در قالب قانون ثبت و قابل اجرا شود. بنابراین پرسشی که در این مرحله می‌توان مطرح کرد این است که قانون چگونه نوشته می‌شود. برای پاسخ‌گویی به این پرسش لازم است که بدانیم چگونه پیوندهای جمعی در جوامع شکل می‌گیرد و چگونه می‌تواند حاکمیت خود را بر اشخاص اعمال کند.

برای پاسخ‌گویی به مورد نخست لازم است هویت‌های موجود در هر جامعه شناسایی شود. در حالت کلی وجود دو نوع هویت قابل تشخیص است: یکم، هویت فردی و دوم، هویت جمعی. کوچک‌ترین نوع هویت فردی، هر یک از اشخاص حقیقی است. محدوده حضور این هویت هم حوزه‌ای است که زندگی شخصی خوانده می‌شود. در جوامع، هویت‌های فردی بزرگ‌تر هم وجود دارد. اشخاص حقوقی یا تشکلهای (تجاری و غیر آن) به عنوان هویت‌های فردی حقوقی حضور می‌یابند. این هویت‌ها در درون خود از هویت‌های فردی حقیقی تشکیل شده‌اند که هر یک منافع جداگانه و حقوقی مشخص به عنوان شهروندان آن جامعه دارند. با وجود این، شرکت هم به عنوان یک هویت فردی حقوقی در جامعه حاضر می‌شود و حوزه تصمیم‌گیری مشخصی دارد که بر اساس قانون معین می‌شود.

هویت دیگری هم در جامعه وجود دارد که می‌توان آن را هویت جمعی نامید. این هویت، مجموعه‌ای از هویت‌های فردی است که آن را انتخاب می‌کنند تا ناظر بر، حاکم بر و قاضی مطلوبیت عملکرد هویت‌های فردی باشد و نگذارد تا هویت‌های فردی در خارج از حوزه حاکمیت خود اعمال نظر کنند. از این گفته به سادگی می‌توان دید که هویت جمعی هم مثل تمام هویت‌های فردی، حوزه مجازی برای عملکرد خود دارد ولی در این حوزه حق ندارد خواسته‌های خود را مبنا قرار دهد. برعکس، هویت جمعی باید بتواند جوابگوی خواسته‌های اکثریت هویت‌های فردی جامعه خود باشد.

با این اوصاف، مورد دوم، یعنی نحوه حاکمیت مطرح می‌شود. بدون تردید، رابطه بین هویت جمعی و هویت‌های فردی تشکیل‌دهنده آن موضوعی است که بر اساس قاعده‌های متعارف و مرسوم هر جامعه مشخص می‌شود. هویت جمعی در قالب بیرونی خود حکومت نام دارد. حکومت هویتی جمعی است که به‌قاعده عرف اکثریت هویت‌های فردی باید موافق حضور آن در جامعه باشند و برای عملکردش قاعده‌هایی مورد توافق اکثریت جامعه داشته باشند.^۱

به این ترتیب روشن می‌شود که آنچه بین از آن به‌عنوان فراهم‌شدن آزادی‌های سیاسی در قالب تداوم توسعه نام برده است، پیوندی است که بین هویت جمعی و هویت‌های فردی باید وجود داشته باشد. قاعده رفتاری هویت جمعی هم توسط اکثریت هویت‌های فردی و با در نظر گرفتن قاعده‌های برخاسته از چهار محور دیگر معین می‌شود. از آنجا که همه هویت‌های فردی که هویت جمعی را برمی‌گزینند بر سر چارچوب رفتاری و سیاست‌های اجرایی برای دستیابی به خواسته‌های خود توافق ندارند، در هر حکومت، ساخت اجرایی آن که در اصطلاح دولت نام دارد، در فاصله‌های زمانی معین به هویت‌های فردی مراجعه می‌کند و از آنها درباره عملکرد خود رأی اعتماد دریافت می‌دارد.

۱. فرض نهفته در این گفته این است که حکومت بر اساس اصول مردم‌سالاری به‌وجود می‌آید و رأی‌هویت‌های فردی سبب به‌وجود آمدن آن هویت جمعی شده است. در این صورت، حکومت‌های دیکتاتور (خودسالار) در واقع در چارچوب اجبار به‌وجود می‌آیند و فاقد جاهتی هستند که آنها را در مقام هویت جمعی بنشانند. این حکومت‌ها در بحث حاضر منظور نشده‌اند زیرا آنها را نمی‌توان هویت‌های جمعی نامید.

حکومت، دولت و کیفیت زندگی

ماهیت حکومت و دولت هر چه باشد، امر واقع این است که پیوند بین جامعه و دولت یک قرارداد اجتماعی است که وجود آن سبب از دست دادن پاره‌ای از آزادی‌های فردی و به دست آوردن برخی مزایای جمعی می‌شود. ارزیابی آنچه هر هويت فردی از دست می‌دهد در مقابل آنچه تحت پوشش هويت جمعی به دست می‌آورد، موضوعی است که در نهایت مطلوبیت وجود قرارداد اجتماعی را به اثبات می‌رساند. ژان ژاک روسو از دیدگاه فلسفی به این نتیجه می‌رسد که تنها زمانی وجود جامعه معنی و مفهوم می‌یابد که بتوان جامعه را ابزاری برای توانمند کردن افراد در راه دستیابی به مراتبی محسوب کرد که افراد در هويت فردی خود قادر به رسیدن به آن نباشند. در این چارچوب، جامعه باید ابزاری ضروری برای به کمال رسانیدن توانایی‌های نهفته در وجود اصلی بشر تلقی شود.^۱ به بیان دیگر اراده آزاد افراد (یا هويت‌های فردی) با این بینش به تشکیل هويت جمعی کشانیده می‌شود که وجود این هويت در نهایت به بالا رفتن کیفیت زندگی هويت‌های فردی منجر می‌شود. در همین راستا، حفظ آزادی در یک ساخت متکی به قانون، چارچوبی است که به هويت جمعی اعتبار و مشروعیت می‌بخشد.

به طور خلاصه، وجود دولت باید عامل بالابردن رفاه و کیفیت زندگی شود. نهادهایی که توسط هويت جمعی به وجود می‌آید تا تحت حفاظت این هويت قرار گیرد، همه باید در جهت بالابردن کیفیت زندگی هويت‌های فردی عمل کنند. برای مثال تلاش‌های گسترده‌ای که برای تشویق دولت‌ها به اجرای سیاست نشان‌گذاری تورم^۲ صورت می‌پذیرد، نشانه‌ای است از تمایل عموم دولت‌ها به حفظ رفاه عامه مردم. در همین چارچوب می‌توان از مکانیسم‌های بازار آزاد به عنوان یکی از نهادهای جامعه نام برد که از جمله ترتیباتی است که می‌تواند برای رسیدن به وضعیتی که در آن همه هويت‌های فردی از وضعیتی بهتر برخوردار شوند، به کار گرفته شود.

بسیاری بر این عقیده‌اند که حضور دولت سبب کاهش کارایی عملکرد بازار آزاد می‌شود و بنابراین در هواداری از بازار آزاد، دولت را نفی می‌کنند. گروه دیگری نیز در دفاع از دولت مکانیسم‌های بازار را نادرست و ناکارآمد می‌شمرند.

1. J. J., Rousseau, *The Social Contract: Discourses*; Translated with Introduction by Cole, G.D.H., London, J. M. Dent & Sons Ltd, 1958.

2. inflation targeting

زمانی که نهاد مکانیسم بازار به عنوان یکی از ابزارهای جامعه در راه بیان خواسته‌های هویت‌های فردی با هدف رسیدن به دیدگاه‌های جمعی در نظر گرفته می‌شود، تضادی که در مورد ناسازگاری دولت با مکانیسم بازار بیان می‌شد، در شکل ساختاری خود از بین می‌رود و به تضادی برخاسته از عملکردها مبدل می‌شود. در واقع، مشکلاتی که در متون مختلف به آنها اشاره می‌شود هیچ یک از وجود دولت یا مکانیسم بازار، در نفس هر یک از این دو، ناشی نمی‌شود. مشکلات همه از عوامل دیگری برمی‌خیزد که شاید اشاره به مواردی از آنها می‌تواند روشن‌گر باشد.

در جانب دولت، مشکل از نادیده گرفتن ماهیت و وظیفه دولت برمی‌خیزد. بررسی رفتار دولت‌ها نشان می‌دهد که در حالت کلی دولت‌ها در سه وظیفه ظاهر می‌شوند:

الف. به صورت نماینده کلیه نسل‌ها، از زمان گزینش تا آینده قابل پیش‌بینی. در این وظیفه دولت آینده‌نگر است و هویت جمعی خود را مدنظر قرار می‌دهد.

ب. به شکل مقام حاکمیتی و به قصد تسهیل خواسته‌های هویت‌های فردی جامعه. در این وظیفه دولت حافظ و مدافع حقوق ملت در چارچوب عملکرد یک جامعه مدنی است و ماهیت هویت جمعی را پذیرفته است.

پ. به صورت یک هویت فردی در قالب شخص حقوقی. در این وظیفه دولت باید به قاعده عرف مثل هر کارفرمای دیگر در جامعه باشد و در تصمیم‌گیری‌هایی که در مقام هویت جمعی اتخاذ می‌کند، هویت فردی خود را بر سایر هویت‌های فردی ارجح نداند.

مطالعات مختلفی که در مورد عملکرد دولت‌ها وجود دارد نشان می‌دهد که هر زمان که دولت‌ها هویت فردی اتخاذ کرده‌اند و این هویت را با هویت‌های جمعی خود درآمیخته‌اند، حاصل کار ایجاد اختلال در مکانیسم بازار بوده است. در بیشتر موارد گروه‌هایی که نابسامانی‌های موجود در چنین حالت‌هایی را مشاهده کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که برای اصلاح وضع باید یکی از این دو مجموعه ناسازگار از حضور در اقتصاد کشور بازداشته شود.

از طرف دیگر، وقتی بازارها درست عمل نکرده‌اند و به جای منطقی کردن توزیع سهم‌بری از منافع بازار، تنها برای حفظ منافع یک گروه خاص فعال شده‌اند، مخالفان بازار به جای انتقاد از عملکرد، اصل نهاد را مورد سرزنش قرار داده‌اند و خواهان مداخله جدی دولت در عملکرد بازار

شده‌اند. مشکل اصلی در این قبیل موارد از عواملی مانند فقدان شفافیت، ناآگاهی یا محدودیت کارآیی برخاسته است.

به‌سادگی می‌توان دید که در بینش توسعه پایدار، دولت باید در شکل هویت جمعی خود بکوشد تا مکانیسم‌های کارآمدسازی بازار را فعال سازد. حضور دولت در اقتصاد باید در خدمت تسهیل آزادی هویت‌های فردی باشد. به بیان دیگر هیچ تضادی بین حضور قانونی دولت در اقتصاد کشور و کارآیی عملکرد بازارها وجود ندارد.

آنچه از این نمونه ساده برمی‌آید این است که در قرارداد اجتماعی بین دولت و هویت‌های فردی، اصل بهبود کیفیت زندگی به عنوان یک پیش شرط مطرح می‌شود. بنابراین نمی‌توان تصور کرد که اکثریت یک جامعه به افت کیفیت زندگی خود رأی بدهند و خواهان پایین آمدن سطح زندگی خویش شوند. در این بینش کلیه نهادهایی که در نفس خود می‌توانند برای بهبود ارتباطات بین هویت‌های فردی به کار گرفته شوند، باید به قاعده عرف بتوانند توسط هویت جمعی با کارآیی بیشتر برای حفظ منافع هویت‌های فردی مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

نگاهی دقیق‌تر به بحث‌ها و استدلال‌های کلاسیک هواداران اقتصاد آزاد نشان می‌دهد که خواسته اصلی این گروه آن است که حاکمیت قانون به محدوده فعالیت‌های اقتصادی هم‌کشانیده شود. اگر این زمینه فکری نادیده گرفته شود، ریشه‌یابی دلایل مخالفت افرادی مانند آدام اسمیت و جان استوارت میل با موضوع مداخله دولت در کارهای اقتصادی ناممکن می‌گردد. بنابراین افرادی که با اصول کلی حاکمیت قانون آشنایی ندارند به سهولت برداشت نادرستی از گفته‌های افرادی مانند آدام اسمیت خواهند داشت. بررسی‌های تاریخی تحولات فکری در مکاتب اقتصادی نیز به وضوح نشان می‌دهد که بسیاری از متفکران اقتصادی پس از آدام اسمیت دچار چنین برداشت نادرستی شده‌اند.

نگاهی دقیق‌تر به موضوع نشان می‌دهد که مخالفت افرادی مانند آدام اسمیت با مداخله دولت در کارهای اقتصادی در چارچوبی مطرح می‌شد که بیم آن می‌رفت که چنین مداخله‌ای به ایجاد اختلال در حوزه مشروع آزادی هویت‌های فردی منجر شود. از آن‌جا که بر اساس اصل حاکمیت قانون، ایجاد هرگونه اختلال در این حوزه خلاف و غیرمجاز است، اسمیت و دیگران هم با حضور دولت در فعالیت‌های اقتصادی مخالفت ورزیده‌اند. بنابراین ریشه مخالفت اینان از نگرانی درباره امکان مختل شدن اصل حاکمیت قانون سرچشمه می‌گرفت.

آدام اسمیت و هواداران نظریه وی هرگز مدعی نشدند که اعمال قوانین حاکمیتی توسط دولت نوعی مداخله در کارهای اقتصادی است. بنابراین تصویب قوانین جدید هرگز به معنی بروز اجبار و مداخله در زندگی اقتصادی مردم محسوب نمی‌شود. از دیدگاه این گروه، مداخله دولت به معنی اعمال زور بود و چنین عملی را نمی‌شد در قالب مفاهیم عادی اجرای قوانین مجاز شمرد.

در ارزیابی نهایی باید بین سیاست‌های اجبارآفرین دولت و سیاست‌های متکی به ارائه خدمت توسط این هویت جمعی تفاوت قائل شد. دولت‌ها می‌توانند در مواردی که هویت‌های فردی مایل به حضور و فعالیت نیستند، وارد صحنه اقتصاد بشوند. وجود الزام سبب می‌شود که دولت بتواند توجیهی داشته باشد که خود را به‌عنوان هویت جمعی برای انجام فعالیتی مجاز بشمارد که شاید هویت‌های فردی هم می‌توانستند آن را به سادگی انجام دهند. در موارد اخیر، هزینه حضور دولت در فعالیت اقتصادی بیشتر از سود حاصل از انجام فعالیت است.

به‌طور خلاصه، اگر پذیرفته شود که شرط لازم برای زندگی حضور هویت جمعی این باشد که بودن این هویت عامل کاهش کیفیت زندگی هویت‌های فردی نشود، چنین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که هر اقدام دولت که به افت کیفیت زندگی منجر شود، بر اساس اصل ارتباطی بین هویت جمعی و هویت‌های فردی، ناقض مشروعیت حضور هویت جمعی خواهد شد. تنها مورد استثنا بر این قاعده کلی زمانی است که هویت‌های فردی خود با فراتر رفتن از حوزه عملیاتی خویش به حوزه عملیاتی برخی دیگر از هویت‌های فردی تجاوز کرده باشند.

شاید در این مرحله ذکر چند مورد از عملیات اختلال‌آفرین دولت بتواند حوزه‌های غیرمجاز عملیاتی هویت جمعی را مشخص کند. به‌عنوان مثال، دولتی که با صدور انواع مجوزها عده‌ای را از انجام پاره‌ای از فعالیت‌های اقتصادی باز می‌دارد، در واقع می‌تواند با ایجاد سود بادآورده در کارهای اقتصادی اختلال ایجاد کرده باشد. البته این گفته بدان معنی نیست که دولت‌ها نمی‌توانند یا حق ندارند ضابطه‌های کلی و عمومی بگذارند. وجود ضابطه‌ها و قوانین برای حصول اطمینان از شفافیت و سلامت عملکرد هویت‌های فردی جزو وظایفی است که تعلق آن به هویت جمعی انکارناپذیر است.

موارد دیگری هم وجود دارد که در گروه عملیات غیرمجاز هویت جمعی دسته‌بندی

می‌شود. به‌عنوان مثال، قیمت‌گذاری توسط دولت، ایجاد انحصار و محدودکردن آزادی عقد قرارداد توسط هویت‌های فردی همه به کاهش کیفیت زندگی می‌انجامد و اجرای آنها توسط هویت جمعی سبب می‌شود که مشروعیت عملکرد هویت جمعی مورد تردید قرار گیرد.

جایگاه عدالت در رابطه بین هویت‌های فردی و هویت جمعی

از آن جا که مشروعیت هویت جمعی به رابطه بین هویت‌های فردی و هویت جمعی برمی‌گردد، یکی از پرسش‌هایی که در این جا مطرح می‌شود این است که ماهیت این رابطه چگونه باید باشد تا پذیرش آن مورد تردید قرار نگیرد. یکی از ویژگی‌هایی که برای مطلوبیت ماهیت رابطه مورد بحث می‌توان برگزید این است که مطلوب‌شمردن عملکرد هویت جمعی بدون در نظر گرفتن جایگاه هویت‌های فردی انجام شده باشد. به بیان دیگر، رأی اعتماد به هویت جمعی فقط از جانب گروهی داده نشده باشد که خود منافع مستقیمی در عملکرد هویت جمعی داشته‌اند. این شرط، به‌ظاهر بسیار عجیب دیده می‌شود، ولی در واقع به مباحثی قابل توجه اشاره می‌کند.

برای روشن‌شدن موضوع ذکر یک مثال ضرورت دارد. اگر بنا به فرض تمام هویت‌های فردی حاضر در جامعه امروز ایران به دولتی رأی دهند که ظرف سه سال تمام منابع پایان‌پذیر نفتی کشور را استخراج کند و درآمد حاصل از آن را بین مردم قسمت نماید، آیا می‌توان عمل دولت را اقدامی موجه در چارچوب عملیات هویت جمعی به حساب آورد؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش باید پرسش جدیدی را مطرح کرد: آیا اگر مردم می‌دانستند که به نسل آینده تعلق دارند، هنوز به سیاست فروش کامل منابع نفتی در زمان حال رأی می‌دادند؟ دور از ذهن نیست که گفته شود پاسخ به پرسش اخیر منفی است.

به گفته جان رالز^۱ اگر چه افراد در مورد مفاد قرارداد اجتماعی خود برای ایجاد یک جامعه عقاید متفاوتی دارند، همه آنها در ذهن خویش تصویری از وضعیتی که آن را عادلانه می‌دانند، ترسیم می‌کنند. به بیان دیگر، انسان‌ها می‌توانند تصویری از وضعیت بهینه یک ساخت اجتماعی را در ذهن خویش مجسم کنند.

1. J. Rawls, *A Theory of Justice*, Harvard University Press, 1971.

رالز معتقد است که مردم می‌توانند بر سر این نکته به توافق برسند که نهادی عادلانه برخورد می‌کند که هیچ‌گونه تفاوت یا تبعیض دلخواهی بین افراد در مورد انتساب حقوق و وظایف قائل نشود و قواعد وضع شده بتواند ترازوی برازنده بین مدعیان رقیب برای دریافت مزیت‌های اعطایی آن نهاد برقرار کند. پذیرش تعریف بالا، البته، به سادگی صورت می‌گیرد زیرا دو عبارت تبعیض دلخواهی و تراز برازنده را می‌توان به شکل‌های مختلف تعبیر کرد و هر کس با هر سلیقه می‌تواند یکی از تعبیرها را برگزیند.

در چارچوب کلی، موضوع‌های مختلفی را می‌توان از نظر عادلانه یا ناعادلانه بودن ارزیابی کرد. بنابراین هویت جمعی، هر یک از سیاست‌های برگزیده آن هویت، نهادهای مختلف جامعه و حتی رفتارهای فردی هویت‌های فردی را می‌توان به بوته ارزیابی عادلانه بودن سپرد. تردیدی نیست که هویت‌های جمعی پیوسته از نظر سیاست‌هایی که اجرا می‌کنند، باید آزمون عدالت را بگذرانند، زیرا عادلانه بودن شرطی است که پذیرش عمومی را قابل اتکا و قابل دفاع می‌سازد. بررسی دقیق‌تر موضوع نشان می‌دهد که عدالت به معنایی که رالز به آن می‌اندیشد یا در نظریه قرارداد اجتماعی توسط لاک، روسو یا کانت تدوین شده است، از پایگاهی برمی‌خیزد که بر اساس آن هویت‌های فردی با این باور که از جایگاهی مشابه برخوردارند و با آزادی کامل و بر اساس اصول عقلایی عمل می‌کنند، برای دستیابی به خواسته‌های خویش، آن را می‌پذیرند. بنابراین حاصل عمل این هویت‌ها همیشه عادلانه و منصفانه است زیرا اتخاذ تصمیم به هیچ‌گونه تبعیض یا پیش‌داوری یا تعصب متکی نیست. در واقع زیبایی عدالت و وضعیت عادلانه از آنجا برمی‌خیزد که نقطه شروع قضاوت و ترسیم وضعیت عادلانه حالتی است که برابری مطلق در آن حکم‌فرما است. به بیان دیگر، هویت‌های فردی وضعیت عادلانه را در چارچوبی مشخص می‌کنند که خودشان نمی‌دانند در کدام نقطه این چارچوب قرار می‌گیرند. مقایسه این وضعیت با چارچوب‌های متکی به نظریه مطلوبیت قابل توجه است. در نظریه مطلوبیت باید وضعی به وجود آید که طی آن مجموع مطلوبیت‌های فردی به حداکثر برسد. بنابراین سیاستی که در این راستا عمل می‌کند، از دیدگاه هواداران نظریه مطلوبیت قابل پذیرش است. هواداران این نظریه چنین استدلال می‌کنند که در ارزیابی خواسته‌های هویت‌های جمعی درست همان اصولی مدنظر قرار می‌گیرد که هویت‌های فردی در رسیدن به خواسته‌های خود، به

آنها نظر می‌افکنند. در این جا الگوی رفتاری هویت‌های فردی مبنای ارزیابی عملکرد هویت جمعی قرار می‌گیرد. در نظریه عدالت، هویت جمعی وجودی مجزا می‌شود که خواسته‌هایش بر اساس مفاد قرارداد اجتماعی باید ارزیابی شود. بنابراین ارزیابی عملکرد هویت جمعی نمی‌تواند با در نظر گرفتن مجموع مطلوبیت هویت‌های فردی صورت پذیرد. در نظریه عدالت دو اصل کلی باید رعایت شود:

نخست آن‌که هر هویت فردی از حقی برابر برای دستیابی به آزادی‌های بنیادین برخوردار است و از این نظر بین هویت‌های فردی برابری کامل برقرار است. و

دوم آن‌که توزیع نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی چنان صورت می‌پذیرد که انتظار می‌رود: یک، با در نظر گرفتن چارچوب‌های عقلایی چنین توزیعی به نفع همه آحاد جامعه باشد؛ و دو، نابرابری‌ها به نهادها و مراجعی پیوند می‌یابد که همه هویت‌های فردی می‌توانند در آن جایگاه داشته باشند.

برای روشن شدن موضوع، ذکر یک مثال می‌تواند مفید باشد. به عنوان مثال اگر در وضعیتی که منابع ارزی کشور محدود است، نابرابری در توزیع ارز بین متقاضیان به گونه‌ای باشد که گروه‌هایی که بیشترین خالص ارزآوری را دارند یا بالاترین خالص کاهش در ارزیابی را به وجود آورند، شاید بتوان گفت که گروه‌هایی که ارز دریافت می‌کنند در نهایت بیشترین خالص ارزآوری را برای جامعه دارند و بنابراین جامعه از این وضعیت نافع می‌شود. در همین چارچوب دریافت ارز نباید به گونه‌ای باشد که یک شرکت تنها به دلیل وابستگی به گروهی خاص به منابع ارزی دسترسی داشته باشد یا آن‌که نرخ ارز برای آن شرکت به دلیل پیوستگی ویژه‌ای که دارد با سایر شرکت‌ها تفاوت داشته باشد. هر دوی این شرط‌ها در نفس خود عادلانه و عقلایی دیده می‌شوند. به نظر می‌رسد که هویت جمعی می‌تواند با در نظر گرفتن این اصول وجود عدالت را تضمین کند.

اگرچه در مثال ذکر شده دستیابی به عدالت بسیار ساده دیده می‌شود، امر واقع این است که پیروی از اصول عدالت به بینشی نیاز دارد که با نظریه‌های کلاسیک اقتصادی تفاوتی آشکار دارد و گاه بسیار دشوار دیده می‌شود. با وجود این، زمانی که اصول عدالت پذیرفته شود، وجود آزادی‌های بنیادین به عنوان شرط اساسی پذیرش هویت جمعی، ضامن تداوم توسعه می‌گردد.

ارزش پول ملی و تعهدات هویت جمعی

با محور قرارگرفتن آزادی به عنوان حاصل انکارناپذیر توسعه و ضامن پایداری آن، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که نگرش بر ارزش پول ملی در چه قالبی باید باشد. برای پاسخگویی به این پرسش باید ضابطه‌هایی را که هر یک از اصول ذکرشده به وجود می‌آورد، مدنظر قرار داد. موارد زیر از عمده‌ترین ضابطه‌ها محسوب می‌شود:

یک، ارزش پول ملی باید چنان باشد که هیچ یک از پنج محور آزادی را دستخوش نابسامانی و اختلال نسازد.

دو، از آن‌جا که آزادی را نمی‌توان نادیده گرفت، سیاست ارزش‌گذاری بر پول ملی باید چنان باشد که خواسته‌های هویت‌های فردی را در مورد حفظ قدرت خرید آنها زایل نسازد. سه، سیاست ارزش‌گذاری بر پول ملی باید به اصول مبادله آزاد پایبند باشد و در هیچ مورد قاعده‌های اصلی مبادلات آزاد را زیرپا نگذارد. در این چارچوب باید نوع مبادله و هویت مبادله‌کنندگان به وضوح مشخص شود.

چهار، از آن‌جا که پول ملی بر اساس یک قرارداد اجتماعی مشخص می‌شود، بدیهی است که هویت جمعی به عنوان یک وظیفه باید به حفظ ارزش پول ملی بپردازد. در این راستا سیاست‌های اقتصادی باید به گونه‌ای باشد که کیفیت زندگی رو به بهبود بگذارد.

پنج، در چارچوب نظریه عدالت ارزش پول ملی باید به گونه‌ای تغییر کند که دو اصل کلی نظریه عدالت را زیر پا نگذارد. بنابراین امتیازهایی که در زمینه دسترسی به پول‌های خارجی داده می‌شود باید با نگرشی باشد که به قاعده عرف منافع جمعی جامعه را مدنظر قرار می‌دهد.

تعیین ارزش پول ملی

تعیین ارزش پول ملی را باید از دو جنبه مدنظر قرار داد:

یکم، از دیدگاه عملکرد اقتصادی که در این حالت ارزش پول ملی به عنوان حاصل عملکرد اقتصاد کشور در چارچوب اقتصاد جهانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این رویکرد به ارزش‌گذاری پول ملی، رویکرد عملی^۱ است.

1. positive

دوم، از دیدگاه رسالت هویت جمعی که در این حالت ارزش پول ملی به عنوان اصول مورد درخواست هویت‌های فردی مطرح می‌شود. این رویکرد به ارزش‌گذاری پول ملی، رویکرد اصولی^۱ نامیده می‌شود. در رویکرد اصولی موضوع بحث آن‌چه باید باشد است نه آن‌چه در واقع رخ داده است.

در نهایت زمانی که توسعه به مفهومی که در مقاله حاضر گفته شد، به وقوع می‌پیوندد، آنچه در عمل اتفاق می‌افتد درست همان چیزی است که بر اساس قاعده‌های رفتاری توسعه و عدالت باید محقق می‌شده است. در منظر دیگر، اگر مسیری که مدیریت اقتصادی پیموده، هویت‌های فردی را از دستیابی به خواسته‌های توسعه‌ای آنها بر اساس رویکرد اصولی دور کرده باشد، می‌توان گفت که هویت جمعی در انجام رسالت خود از کارایی برخوردار نبوده است.

بدون تردید، ریشه‌یابی دلایل ناکارایی هویت جمعی موضوعی است که به بررسی و تعمق همه جانبه نیاز دارد. این بحث از حوصله مقاله حاضر خارج است. با وجود این به نظر می‌رسد که می‌توان در لابه‌لای قوانین کشورها ریشه‌های تعهد به اصول را ردیابی کرد. گزارش جدید صندوق بین‌المللی پول در دفاع از ایجاد شفافیت در سیاست‌های پولی و مالی با هدف مطلوب‌سازی عملیات اقتصادی نیز بر مسئولیت‌های گسترده مقام پولی و لزوم متعهد شدن این مقام تأکید دارد.^۲ به بیان دیگر، باورهای مجموعه‌ای هر چه باشد، در نهایت تطابق عملکرد با اصول، خواسته‌ای است که قانون باید از آن حمایت نماید.

در قانون پولی و بانکی ایران، مصوب هجده تیر ۱۳۵۱ و اصلاحات بعدی آن، در بند (ب) از ماده ۴ آورده شده است که هدف بانک مرکزی حفظ ارزش پول ملی است. در کنار این هدف، مسئله برقراری تراز در پرداخت‌های خارجی، تسهیل مبادلات بازرگانی و کمک به رشد اقتصادی کشور مطرح می‌شود. نکته ابهامی که در این قانون وجود دارد، فقدان ضمانت اجرایی برای رسیدن به هدف است. به بیان دیگر، قانون خود را متعهد به اصول می‌شمرد ولی چارچوبی برای دستیابی به اصول مشخص نمی‌کند.

1. normative

2. IMF, *Supporting Document to the Code of Good Practices on Transparency in Monetary and Financial Policies*, August 3, 2000.

در قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب شهریور ۱۳۶۲ هم همین هدف‌ها با دامنه شمول گسترده‌تر به چشم می‌خورد. نظام پولی و اعتباری کشور باید بر مبنای حق و عدل عمل کند (ماده یک). اگر چه در قانون معنای حق و عدل مشخص نشده است، به نظر می‌رسد که پیوند بین هویت جمعی با هویت‌های فردی در قانون عملیات بانکی بدون ربا بیش از حدی باشد که در قانون پولی و بانکی به آن توجه شده است. در قانون عملیات بانکی بدون ربا هم ضمانت اجرایی و مبنای اجرای تعهدات مشخص نیست. بنابراین هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که بر اساس آن بتوان عملکرد مقام پولی را به عنوان قسمتی از هویت جمعی ارزیابی کرد.

به‌طور خلاصه، مکانیسم‌های عملی ارزش‌گذاری بر پول ملی در کنار خاستگاه‌های برخاسته از ضابطه‌های پیوند بین هویت‌های فردی و هویت جمعی، باید چنان عمل کنند که در نهایت انحرافی در عملکرد نسبت به اصول پدیدار نگردد. در حالتی که عملکرد از اصول جدایی داشته باشد، هویت جمعی از جایگاه قانونی خود کنار رفته است. به بیان دقیق‌تر در این حالت هویت جمعی در وضعیتی قرار گرفته که با دستور کار قانونی خود سازگاری ندارد. از آن جا که در چنین حالتی هویت جمعی آزادی‌های قانونی هویت‌های فردی را به ترتیبی نادیده گرفته است، هویت‌های فردی حق دارند در رأی اعتماد خویش تجدیدنظر کنند.

سیاست‌های پولی و روند ارزش ریال ایران

در این مرحله بررسی روند تأثیرگذاری سیاست‌های اقتصادی بر ارزش ریال ایران ضروری به نظر می‌رسد. از آن جا که اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی وابسته است و طی سال‌های مختلف نوسان در درآمدهای نفتی تأثیر گسترده‌ای بر اقتصاد کشور داشته است، در گزارش حاضر یک دوره به نسبت درازمدت، یعنی ۱۳۵۲ تا ۱۳۷۸ مدنظر قرار گرفته است.

نگاهی به روند ارزش واقعی تولید به دلار، یعنی قدرت خرید جامعه به دلار (جدول شماره یک) به وضوح نشان می‌دهد که در یک دوره به نسبت طولانی، دست کم به دلیل تضعیف مداوم ارزش پول ملی، درآمد واقعی کشور از نقطه اوج حدود ۱۶۰ میلیارد دلار به بیش از دو میلیارد دلار سقوط کرده است. سقوط کم‌وبیش مداوم قدرت خرید، حتی بدون در نظر گرفتن تأثیر جدی افزایش جمعیت، طی دو دهه منتهی به ۱۳۷۸ به وضوح مشهود بوده است. این افت به‌ویژه در سال‌های دهه اخیر سرعت یافته است.

جدول ۱. روند تحولات قدرت خرید واقعی در اقتصاد ایران

سال	محصول ناخالص داخلی به میلیارد ریال ثابت سال ۱۳۶۲	متوسط نرخ سالانه دلار به ریال	ضریب تعدیل برای مبادلات	محصول ناخالص داخلی به قیمت ثابت سال ۱۳۶۱ به میلیارد دلار
۱۳۵۲	۸,۴۵۲/۴	۶۷/۹	-	۱۲۴/۵
۱۳۵۳	۹,۳۴۲/۷	۶۷/۵	-	۱۳۸/۴
۱۳۵۴	۹,۱۲۷/۸	۶۸/۲	-	۱۳۵/۳
۱۳۵۵	۱۱,۳۵۴/۳	۷۰/۵	-	۱۵۹/۶
۱۳۵۶	۱۱,۱۸۳/۸	۷۰/۶	-	۱۵۸/۴
۱۳۵۷	۱۰,۰۷۰/۸	۷۰/۵	۱/۱	۱۲۹/۹
۱۳۵۸	۱۰,۵۴۳/۱	۷۰/۵	۱/۳	۱۱۵/۰
۱۳۵۹	۹,۳۳۳/۱	۷۱/۴	۱/۵	۸۷/۱
۱۳۶۰	۹,۱۷۵/۲	۷۹/۸	۱/۶	۷۱/۹
۱۳۶۱	۱۰,۳۳۵/۴	۸۴/۴	۱/۷	۷۲/۰
۱۳۶۲	۱۱,۵۳۶/۷	۸۷/۲	۱/۸	۷۳/۵
۱۳۶۳	۱۱,۵۸۷/۱	۹۱/۷	۱/۹	۶۶/۵
۱۳۶۴	۱۱,۶۰۷/۴	۸۸/۱	۲/۰	۶۵/۹
۱۳۶۵	۹,۸۶۱/۷	۷۶/۸	۳/۰	۴۲/۸
۱۳۶۶	۱۰,۰۱۹/۸	۷۰/۱	۳/۵	۴۰/۸
۱۳۶۷	۹,۲۳۴/۳	۶۹/۲	۵/۰	۲۶/۷
۱۳۶۸	۹,۵۱۴/۶	۶۰۰/۰	-	۱۵/۹
۱۳۶۹	۱۰,۶۶۴/۹	۷۵۰/۰	-	۱۴/۲
۱۳۷۰	۱۱,۸۲۴/۸	۹۵۰/۰	-	۱۲/۴
۱۳۷۱	۱۲,۴۷۷/۸	۱,۰۰۰/۰	-	۱۲/۵
۱۳۷۲	۱۳,۰۷۱/۰	۱,۶۴۶/۳	-	۷/۹
۱۳۷۳	۱۳,۲۸۰/۴	۱,۷۴۹/۰	-	۷/۶
۱۳۷۴	۱۳,۸۸۴/۰	۲,۸۹۶/۷	-	۴/۸
۱۳۷۵	۱۶,۱۹۲/۳	۳,۰۰۷/۵	-	۵/۴
۱۳۷۶	۱۶,۶۹۸/۲	۳,۰۰۷/۵	-	۵/۶
۱۳۷۷	۱۷,۰۴۶/۸	۵,۳۹۵/۴	-	۳/۲
۱۳۷۸	۱۷,۴۵۵/۱	۷,۹۰۶/۹	-	۲/۲

مأخذ: برای ارقام محصول ناخالص داخلی به قیمت ثابت به سال ۱۳۶۱، ارقام مندرج در شماره‌های مختلف نماگرهای اقتصادی بر اساس آخرین تعدیل‌های انتشار یافته، ارقام مندرج در نشریه حساب‌های ملی ایران ۱۳۵۳ تا ۱۳۶۹ از انتشارات اداره حسابهای اقتصادی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، آذر ۱۳۷۳، و تعدیل رقم مربوط به ۱۳۵۲ بر اساس ارقام نشریه حساب‌های ملی ایران ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۶ برای تبدیل به قیمت سال ۱۳۶۱.

برای ارقام برابری دلار به ریال، برای دوره ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۸ از ارقام انتشار یافته در نماگرهای اقتصادی و نرخ صادراتی و واریزنامه‌های استفاده شده است. ارقام سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۱ با در نظر گرفتن نرخ‌های مشابه نرخ‌های صادراتی برآوردی است. برای باقی سال‌ها نرخ رسمی در نظر گرفته شده است. منبع نرخ‌های اخیر گزارش‌های آمارهای اقتصادی ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۶ و ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ از انتشارات اداره بررسی‌های اقتصادی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران بوده است. از آن جا که طی دوره ۱۳۵۷ تا ۶۷ نیز انواع نرخ‌ها وجود داشته ولی سابقه مکتوبی از آنها در دست نبوده است، برای این سال‌ها ضریب تعدیلی به صورت کارشناسی برآورد شده است.

مقایسه روند قدرت خرید با درآمد حاصل از صادرات نفت و مشاهده درآمدزایی ارزهای نفتی می‌تواند نقش مؤثر مدیریت کلان کشور را در مورد تحولات قدرت خرید در جامعه نشان دهد (جدول شماره دو). در حالی که در دوره ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۸ در مقابل هر دلار درآمد نفتی، ۹/۸۵ دلار قدرت خرید در جامعه ایجاد می‌شده است، در دهه ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸ این رقم به ۴/۴۸ دلار افت کرده و در دوره ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۸ به ۵۳ سنت سقوط نموده است. نکته قابل توجه این است که در دهه منتهی به ۱۳۷۸ هر دلار درآمد صادرات نفت کمتر از یک دلار قدرت خرید به وجود آورده است. این نکته نشان می‌دهد که مدیریت کلان اقتصاد نتوانسته است عامل ایجاد درآمد و قدرت خرید باشد.

از آن‌جا که این شیوه برخورد اصولی است و مکانیسم‌های اقتصادی باید برای دستیابی به آن به کار گرفته شوند، نتیجه‌ای که از تحلیل اخیر حاصل می‌شود این است که ابزارهای کاربردی در جهت منافع اقتصادی ملی و کمک به برآورده شدن رسالت هویت جمعی نبوده است یا آن‌که هدف‌هایی که اقتصاد برای خود معین کرده به واقع براساس اصول عدالت منافع جمعی راتضمین نمی‌کرده است. از آن‌جا که تک محصولی بودن اقتصاد کشور و وابستگی به ارزهای نفتی عامل بی‌ثباتی است، پرسشی که در این مرحله مطرح می‌شود این است که تا چه اندازه نوسان در درآمد نفت عامل افت قدرت خرید در اقتصاد ملی بوده است. نگاهی به متوسط درآمد حاصل از صادرات نفت طی دو دهه ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۸ نشان می‌دهد که در دوره نخست به طور متوسط سالانه ۱۳/۲ میلیارد دلار و در دوره دوم به طور متوسط سالانه ۱۵/۶ میلیارد دلار درآمد نفتی عاید کشور شده است. به بیان دیگر در دهه‌ای که افت جدی تر قدرت خرید مردم رخ داده است، درآمدهای نفتی کشور حدود ۱۸ درصد بیش از دوره‌ای بوده که افت قدرت خرید مردم محدودتر بوده است.

در تلاش برای شناسایی توجیهی برای این وضعیت بررسی خواسته‌های سیاست‌گذاران ضرورت دارد. به نظر می‌رسد که بیشترین تأکید بر روی محور توسعه صادرات غیرنفتی کشور بوده است. با این اوصاف مطالعه روند این صادرات ضرورت می‌یابد. بررسی روند صادرات غیرنفتی (جدول شماره دو) نشان می‌دهد که به تدریج میزان صادرات غیرنفتی در مقابل صادرات نفتی افزوده شده است. با وجود این، افزایش نسبت دو نوع صادرات در موارد متعدد به دلیل افت رقم صادرات غیرنفتی صورت پذیرفته است.

جدول ۲. درآمد حاصل از صادرات نفت و درآمدهای آن در اقتصاد ملی

سال	درآمد حاصل از صادرات نفت (میلیون دلار)	ارزش تولید واقعی به ازای هر دلار صادرات نفت (دلار)	صادرات غیر نفتی (میلیون دلار)	نسبت صادرات غیر نفتی به صادرات نفت (درصد)
۱۳۵۲	۴,۸۵۸	۲۵/۶۳	۶۳۴/۷	۱۳/۰۷
۱۳۵۳	۱۸,۵۲۳	۷/۴۷	۵۸۱/۵	۳/۱۴
۱۳۵۴	۱۸,۸۷۱	۷/۱۷	۵۹۲/۲	۳/۱۴
۱۳۵۵	۲۰,۴۸۸	۷/۷۹	۵۳۹/۶	۲/۶۳
۱۳۵۶	۲۰,۷۱۳	۷/۶۵	۶۲۵/۲	۳/۰۲
۱۳۵۷	۱۷,۸۶۷	۷/۲۷	۵۴۲/۸	۳/۰۴
۱۳۵۸	۱۹,۳۱۶	۵/۹۶	۸۱۱/۸	۴/۲۰
۱۳۵۹	۱۱,۶۰۷	۷/۵۰	۶۴۵/۲	۵/۵۶
۱۳۶۰	۱۲,۴۵۶	۵/۷۷	۳۳۹/۵	۲/۷۳
۱۳۶۱	۲۰,۰۵۰	۳/۵۹	۲۸۳/۷	۱/۴۱
۱۳۶۲	۲۰,۴۵۷	۳/۵۹	۳۵۶/۶	۱/۷۴
۱۳۶۳	۱۶,۶۶۳	۳/۹۹	۳۶۱/۱	۲/۱۷
۱۳۶۴	۱۳,۹۶۸	۴/۷۲	۴۶۵/۰	۳/۳۳
۱۳۶۵	۵,۹۸۲	۷/۱۶	۹۱۵/۵	۱۵/۳۰
۱۳۶۶	۹,۱۸۹	۴/۴۴	۱,۱۶۰/۸	۱۲/۶۳
۱۳۶۷	۹,۶۷۳	۲/۷۶	۱,۰۳۵/۸	۱۰/۷۱
۱۳۶۸	۱۲,۰۳۷	۱/۳۲	۱,۰۴۴/۰	۸/۶۷
۱۳۶۹	۱۷,۹۹۳	۰/۷۹	۱,۳۱۲/۰	۷/۲۹
۱۳۷۰	۱۶,۰۱۲	۰/۷۸	۲,۶۴۹/۰	۱۶/۵۴
۱۳۷۱	۱۶,۸۸۰	۰/۷۴	۲,۹۸۸/۰	۱۷/۷۰
۱۳۷۲	۱۴,۳۳۳	۰/۵۵	۳,۷۴۷/۰	۲۶/۱۴
۱۳۷۳	۱۴,۶۰۳	۰/۵۲	۴,۸۳۱/۰	۳۳/۰۸
۱۳۷۴	۱۵,۱۰۳	۰/۳۲	۳,۲۵۷/۰	۲۱/۵۷
۱۳۷۵	۱۹,۲۷۱	۰/۲۸	۳,۱۲۰/۰	۱۶/۱۹
۱۳۷۶	۱۵,۴۷۱	۰/۳۶	۲,۹۱۰/۰	۱۸/۸۱
۱۳۷۷	۹,۹۳۳	۰/۳۲	۳,۱۸۵/۰	۳۲/۰۶
۱۳۷۸	۱۶,۲۷۰	۰/۱۴	۳,۴۵۶/۰	۲۱/۲۴

مأخذ: برای ارقام درآمد حاصل از صادرات نفت، از سال ۱۳۶۸ به بعد از ارقام تراز پرداخت‌ها استفاده شده است. سایر ارقام مربوط به تراز ارزی است. ارقام به نقل از نماگرهای اقتصادی و ترازنامه‌های سالانه مربوط به سال‌های مختلف. ارقام ارزش واقعی تولید از جدول شماره یک به دست آمده است. در مورد صادرات غیر نفتی ارقام از نماگرها و ترازنامه‌های بانک مرکزی به دست آمده است. این ارقام در مواردی از تراز ارزی و در مواردی از تراز پرداخت‌ها به دست آمده است.

طی دهه ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۸ به طور متوسط سالانه ۳,۱۴۵ میلیون دلار کالا از کشور صادر شده است. از این ارقام در مواردی مبالغی به کشور برگشت داده نشده است. در هر صورت رقم سالانه صادرات غیرنفتی به طور متوسط ۲۰/۲ درصد متوسط رقم سالانه صادرات نفت در دهه مورد بحث بوده است.

یکی از نتایجی که از این بررسی می‌تواند عاید شود این است که صادرات غیرنفتی به اندازه‌ای که مسئولان پولی کشور تصور می‌کنند نسبت به تغییر نرخ ارز حساسیت ندارد و تأثیر تغییر نرخ بسیار کوتاه‌مدت است. به بیان دیگر توهم پولی ایجاد شده تأثیری بر ارزیابی‌ها می‌گذارد که کوتاه‌مدت است، ولی سبب می‌شود که هویت جمعی ابزاری برای توجیه عملکرد خود داشته باشد.

برای ارزیابی ابعاد توهم پولی ارزش دلاری محصول ناخالص داخلی به قیمت‌های جاری مدنظر قرار گرفته است (جدول شماره سه) بالارفتن ارزش اسمی تولید در نتیجه تورم، افت واقعی قدرت خرید را با ایجاد توهم پولی پنهان نموده است. با وجود این، قدرت خرید اسمی ایجاد شده در کشور به ازای هر دلار نفتی در دهه ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۸ معادل ۳/۷۷ دلار و در دهه ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸ برابر ۴/۲۲ دلار بوده است. به بیان دیگر حتی به قیمت اسمی ظرف یک دهه متوسط قدرت خرید به طور متوسط ۱۱/۹ درصد کاهش داشته است.

به طور خلاصه، محدود شدن توان هویت جمعی در ایجاد توهم پولی سبب شده است که توجه به جایگاه حفظ قدرت خرید در هویت‌های فردی افزوده شود. بنابراین آنچه در واقع یکی از مفاد پیمان بین هویت جمعی و هویت‌های فردی به شمار می‌آید به شکل شفاف‌تری مورد توجه هویت‌های فردی قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که هنوز تحلیل بسیار گسترده‌تری لازم است تا نشان دهد که افت قدرت خرید واقعی هویت‌های فردی تا چه حد بر پنج محور اصلی آزادی اثر گذاشته است. به بیان دیگر در تحلیل حاضر درجه محروم شدن^۱ هویت‌های فردی از آزادی‌های بر حق آنها و در نهایت شدت از دست رفتن فرصت‌های توسعه‌ای مورد بررسی قرار نگرفته است. شاید به عنوان مثال بتوان

1. deprivation

جدول ۳. روند تحولات قدرت خرید ظاهری در اقتصاد ایران			
سال	محصول ناخالص داخلی جاری (میلیارد ریال)	محصول ناخالص داخلی جاری (میلیارد دلار)	نسبت ارزش تولید جاری در مقابل هر دلار صادرات نفت
۱۳۵۲	۱,۷۲۸/۳	۲۵/۴	۵/۲۴
۱۳۵۳	۲,۹۸۶/۵	۴۴/۲	۲/۳۹
۱۳۵۴	۳,۳۰۲/۵	۴۸/۴	۲/۵۷
۱۳۵۵	۴,۴۴۰/۸	۶۳/۰	۳/۰۷
۱۳۵۶	۵,۱۷۷/۰	۷۳/۳	۳/۵۴
۱۳۵۷	۵,۰۹۵/۵	۶۵/۷	۳/۶۸
۱۳۵۸	۶,۱۵۸/۲	۶۷/۲	۳/۴۸
۱۳۵۹	۶,۴۷۱/۱	۶۰/۴	۵/۲۱
۱۳۶۰	۷,۸۸۴/۳	۶۱/۸	۴/۹۶
۱۳۶۱	۱۰,۳۳۵/۴	۷۲/۰	۳/۵۹
۱۳۶۲	۱۲,۹۳۰/۰	۸۲/۴	۴/۰۳
۱۳۶۳	۱۴,۴۴۲/۴	۸۱/۷	۴/۹۱
۱۳۶۴	۱۵,۱۶۷/۸	۸۶/۱	۶/۱۶
۱۳۶۵	۱۵,۶۱۴/۰	۶۷/۸	۱۱/۳۳
۱۳۶۶	۱۹,۲۸۴/۰	۷۸/۶	۸/۵۵
۱۳۶۷	۲۱,۷۵۳/۶	۶۲/۹	۶/۵۰
۱۳۶۸	۲۷,۰۲۸/۸	۴۵/۰	۳/۷۴
۱۳۶۹	۳۵,۷۵۵/۰	۴۷/۷	۲/۶۵
۱۳۷۰	۴۸,۶۷۲/۶	۵۱/۲	۳/۲۰
۱۳۷۱	۶۴,۴۰۰/۸	۶۴/۴	۳/۸۲
۱۳۷۲	۹۳,۵۱۸/۰	۵۶/۸	۳/۹۶
۱۳۷۳	۱۲۹,۳۵۰/۸	۷۴/۰	۵/۰۶
۱۳۷۴	۱۸۰,۸۰۰/۱	۶۲/۴	۴/۱۳
۱۳۷۵	۲۳۵,۷۵۷/۲	۷۸/۴	۴/۰۷
۱۳۷۶	۲۷۷,۶۶۴/۸	۹۲/۳	۵/۹۷
۱۳۷۷	۳۲۷,۵۹۵/۷	۶۰/۷	۶/۱۱
۱۳۷۸	۴۱۶,۶۹۶/۷	۵۲/۷	۳/۲۴

مأخذ: مانند جدول شماره یک.

روند آزادی اقتصادی ایران در مقایسه با سایر کشورها را در تأیید وضعیت بالا ارائه کرد. در حالی که در سال ۱۹۷۰ مرتبه ایران در بین ۵۴ کشور، مرتبه ۳۴م و در سال ۱۹۷۵ به مرتبه ۲۵م در بین ۸۳ کشور ارتقا یافته بود، در سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۸۵، ۱۹۹۰، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ مرتبه آزادی اقتصادی ایران به ترتیب بین ۹۷ از ۱۰۷، ۹۸ از ۱۱۱، ۸۹ از ۱۱۵، ۱۱۲ از ۱۲۲ و ۹۹ از ۱۲۳ در نوسان بوده است. به نظر می‌رسد که امروز کشور در مرتبه‌ای پایین‌تر از دو دهه پیش قرار گرفته باشد.^۱

کلام نهایی

مقاله حاضر نخست از دیدگاه اصولی پیوند بین آزادی، توسعه و عدالت را بررسی کرده و تبلور این مجموعه را بر ماهیت کیفیت زندگی و ارزش پول ملی به معرض نمایش گذاشته است. در مرحله بعد، مقاله به ارزیابی حاصل عملکرد اقتصادی کشور در مورد ارزش پول ملی و قدرت خرید واقعی در اقتصاد ملی می‌پردازد و گریز از اصول پیوند بین هویت جمعی و هویت‌های فردی را منعکس می‌کند.

نگرش کاربردی بر رفتارهای اقتصادی در ایران سبب شده است که به‌ندرت مبانی فلسفی و نگرشی مورد تحلیل قرار گیرد. در این چارچوب، بسیاری از رفتارهایی که حتی در قوانین کشور می‌توان ریشه‌های آنها را مشخص کرد، در عمل از مبانی اولیه خود به دور افتاده‌اند. بنابراین امروز کمتر کسی به دلایل و شالوده‌های تدوین نظریه‌های اقتصادی و رفتارهای سیاستی می‌پردازد.

ارزش پول ملی، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین شاخص‌های نمایش خواسته‌های هویت‌های فردی از هویت جمعی، در تحلیل حاضر در چارچوب تعهدات مندرج در قرارداد اجتماعی مورد ارزیابی قرار گرفته است. اگرچه بررسی بسیار کلان و کلی است، آنچه در نهایت مقاله به آن می‌پردازد این است که گریز از محورهای پیمان بین دو هویت با توسل به ایجاد توهم پولی صورت پذیرفته است و با کاهش امکان ایجاد توهم پولی (دست کم به دلیل بالارفتن درآمدهای

1. *Economic Freedom of the World*, 2000 Annual Report, The Fraser Institute.

دوری هویت جمعی از اصول پیوند با هویت‌های فردی آشکارتر و ملموس‌تر گشته‌است. بررسی با توسل به نظریهٔ عدالت صورت پذیرفته است و پیوندهای بین توسعهٔ پایدار و این نظریه را مدنظر قرار داده است. چنین نگرشی با اصول مورد توافق هواداران نظریهٔ مطلوبیت تفاوت دارد، ولی وجاهت علمی آن انکارناپذیر است. با این اوصاف، اگر توسعهٔ پایدار به‌عنوان یک استراتژی مدنظر قرار گیرد، پایبندی هویت جمعی به ایجاد زمینه‌های آزادی پیوندیافته با توسعه الزامی می‌شود. در چنین چارچوبی اجتناب از آنچه اصول مطرح می‌نماید، در واقع وجاهت خود را از دست می‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد که نیاز به ایجاد ضابطه‌های اجرایی اصول توسط هویت جمعی می‌تواند در بین هویت‌های فردی بسیار پسندیده باشد.

محور اصلی بحث در مقاله، به رسمیت شناختن اصول جامعهٔ مدنی و ارتباط انکارناپذیر بین هویت‌های فردی و هویت جمعی است. تبلور اقتصادی این محور، پذیرش اصل آزادی اقتصادی و مطلوبیت مکانیسم‌های بازار است. هویت جمعی وظیفه دارد محیط را برای عملکرد بهینهٔ این مکانیسم‌ها فراهم آورد. اگر چنین زمینه‌ای فراهم نشود، حاصل کار از دست رفتن فرصت‌های توسعه‌ای است. اُفت مداوم ارزش پول ملی یکی از نشانه‌هایی است که تداوم ناکارایی را در عملکرد کلان اقتصاد به‌معرض نمایش می‌گذارد. در نگرش اصولی، چنین وضعیتی اعتبار دولت را به‌عنوان هویت جمعی مورد تردید قرار می‌دهد زیرا نمی‌توان تصور کرد که هویت‌های فردی با ارادهٔ آزاد، خواهان وضعیتی باشند که هر روز بیش از گذشته، کیفیت زندگی آنها را زایل کند.

در تقابل بین دستاوردهای اصولی و دستاوردهای عملی، لزوم به رسمیت شناختن اصول بسیار آشکار می‌شود. حفظ اصول به‌معنای پیوند اجتماعی است و در چنین چارچوب فراگیری است که توسعهٔ پایدار به‌عنوان بینشی متکی به سه سرمایهٔ مادی، طبیعی و انسانی معنی می‌یابد.

